

افغانستان آزاد – آزاد افغانستان

AA-AA

چو کشور نپاشد تن من مباد بدین بوم و بر زنده یک تن مباد
همه سر به سر تن به کشتن دهیم از آن به که کشور به دشمن دهیم

www.afgazad.com

afgazad@gmail.com

Political

سیاسی

تی یری میسان - par Thierry Meyssan

برگردان از: حمید محوی

۰۵ اپریل ۲۰۱۶

چه کسی رئیس جمهور آینده ایالات متحده خواهد بود؟

Qui sera le prochain président des États-Unis ?

تی یری میسان در اینجا ساخت و ساز سیاسی و انتخاباتی ایالات متحده را مورد بررسی قرار می دهد. به گفته او، تنها شرط حقیقی انتخابات ریاست جمهوری حفظ قدرت واسپ WASP (سرواژه «سفید پوستان انگلوساکسون پروتستان») بوده که از دوران اعلامیه استقلال هرگز زیر علامت سوال نرفته است. در حالی که تد کروز Ted Cruz و هیلری کلینتن Hillary Clinton ضامن آن هستند، گزینش دونالد ترامپ Donald Trump در صورتی که انگلوساکسون ها در سطح مردم به حداقل برسند می تواند تحول عمیقی را در نظام به وجود بیاورد.

شبکه ولتر/دمشق (سوریه) ۴/۴ اپریل ۲۰۱۶



چندین نامزد در دور اول انتخابات نمایندگان احزاب با یک دیگر رویارویی می کنند. ولی رسانه ها تنها از دموکرات ها و جمهوری خواهان حرف می زنند، و دیگران را ندیده می گیرند، زیرا می دانند که نظام انتخاباتی به شکلی سازماندهی شده که بقیه هیچ گاه نتوانند پیروز شوند.

دور اول انتخابات نامزدهای حزبی در ایالات متحده صحنه تأسف باری را به نمایش می گذارد که طی آن نامزدهای اصلی گویی به پیامدهای داوری های تند و تیز و بیانیه های عوام فریبانه خودشان آگاه نیستند که در صورتی که به عنوان رئیس جمهور برگزیده شوند در داخل و خارج خواهد داشت.

با وجود تمام آنچه ظواهر امر نشان می دهد، عملکرد و قدرت ریاست جمهوری در ایالات متحده آمریکا دارای محدودیت هائی می باشد. به عنوان مثال همه می دانستند که رئیس جمهور جرج بوش قادر به حکومت نیست و این کار را دیگران به جای او انجام می دهند. به همین گونه امروز، روشن است که رئیس جمهور بارک اوباما قادر نیست تمام دولت را به تبعیت از سیاستهای خود وادار سازد. به عنوان مثال در اوکراین و در سوریه می بینیم که جنگ بی امانی بین آدم های پنتاگون و آدمهای ساز مان سیا جریان دارد.

در واقع، قدرت اصلی کاخ سفید فرماندهی نیروهای نظامی نیست، بلکه گزینش و تأیید ۱۴۰۰۰ کارمند عالی رتبه است که ۶۰۰۰ نفر از آنها وقتی برگزیده می شوند که رئیس جمهور هنگام ورود به کاخ سفید نخستین مسؤولیت هایش را به عهده می گیرد. فراسوی ظواهر امر، رئیس جمهور ضامن حفظ قدرت طبقه رهبران حاکم است، به همین علت این طبقه است که نتیجه انتخابات را تعیین می کند و نه مردم.

یادآوری کنیم که بر اساس قانون اساسی (ماده ۲ بند ۱)، خلاف رسانه های ناآگاه، رئیس جمهور از طریق رأی عمومی برگزیده نمی شود، بلکه این گزینش به عهده ۵۳۸ نماینده فرماندار های ایالتی می باشد. برای روشنتر ساختن این واقعیت ماجرای تقابل ال گور Al Gor و بوش Bush در سال ۲۰۰۰ مثال بارزی می تواند باشد. ال گور مدعی شده بود که رأی دهندگان فلوریدا به او رأی داده اند و شمارش آراء به درستی انجام نگرفته است. او از دادگاه عالی فلوریدا درخواست کرد که صندوق آراء را دوباره مورد بررسی قرار دهند، و دادگاه عالی ایالات متحده برای اعلان نتیجه نهائی منتظر بماند. ولی دادگاه عالی ایالات متحده پاسخ داد که آرای فلوریدا اهمیتی ندارد...در نتیجه بوش را برنده اعلام کرد. سپس، شمارش مجدد آرای فلوریدا نشان داد که به نفع ال گور بوده، ولی چنین موردی اهمیتی نداشت.

علاوه بر این باز هم باید یادآوری کنیم که دور اول انتخابات نامزدهای حزبی، مثل اروپا توسط احزاب سیاسی سازماندهی نمی شود، بلکه توسط ایالت ها، به مسؤولیت فرمانداران و هر یک بر اساس قانون خاص خودشان صورت می گیرد. دور اول انتخابات نامزدهای حزبی به نحوی سازماندهی شده است که سرانجام احزاب بزرگ هر یک نامزد خود را برای ریاست جمهوری معرفی می کنند. گزینش نامزد ریاست جمهوری نیز می باید در راستای منافع فرمانداران ایالتی انجام گیرد. دور اول انتخابات نامزدهای حزبی بر اساس الگوی «مرکزیت دموکراتیک» شوروی سازماندهی شده تا هر فردی با نظریات اصیل فردی خود یا به شکل ساده تر افرادی که مستعد زیر علامت سوال بردن ساخت و ساز نظام حاکم هستند حذف شوند و در نتیجه وضعیت به نفع افرادی که با نظام در سازش هستند تثبیت می گردد.

در صورتی که شهروندان شرکت کننده موفق به تعیین نامزد ریاست جمهوری نشوند و یا نامزدی را انتخاب کنند که با نظام همخوانی نداشته باشد، در این صورت بر اساس منشور حزب مداخله خواهند کرد و چنان که ضروری باشد رأی شهروندان را واژگون می کنند.

در نتیجه، دور اول انتخابات نامزدهای حزبی در ایالات متحده را نمی توانیم به عنوان «وهله ای دموکراتیک» تلقی کنیم، بلکه به عکس شامل فرآیندی است که از یک سو به شهروندان اجازه می دهد رأی بدهند و از سوی دیگر از آنها می خواهد که از منافع و نظریات خود چشم پوشی کنند و پشت نامزدی صف آرایی کنند که با نظام انطباق دارد.

در سال ۲۰۰۲، رابرت دال Robert A. Dahle استاد قانون اساسی در دانشگاه ییل Yale یک پرونده تحقیقاتی درباره نحوه ای که قانون اساسی در سال ۱۷۸۷ نوشته شده منتشر کرد و نشان داد که این قانون اساسی به شیوه ای نوشته شده که در واقع ضامن این امر هست که ایالات متحده هرگز نتواند یک دموکراسی واقعی باشد(۱). به شکل اخیرتر در سال ۲۰۱۴ دو استاد علوم سیاسی، مارتین گیلنز Martin Gilens در پرنستون و بنیامین پیج Benjamin I. Page در

نورت وسترن نشان داده اند که امروز نظام به شکلی تحول یافته که رأی گیری برای تمام قوانین به سفارش و زیر کنترل طبقه نخبه اقتصادی بی آن که هرگز آرای عموم مردم به حساب آورده شود، صورت می گیرد (۲). رئیس جمهور امریکا بارک اوباما تحت تأثیر بحران مالی و سپس اقتصادی بوده که نتیجه نهائی آن پایان قرارداد اجتماعی است. تا کنون، آنچه انسجام ایالات متحده امریکا را تضمین می کرد، «رؤیای امریکائی» بود، یعنی آرزویی که هر فردی می تواند از فقر نجات یابد و از میوه کار خود به ثروت دست یابد. بر این اساس می توانیم هر گونه بی عدالتی را بپذیریم تنها به این شرط که آرزوی امریکائی نجات از فقر را در ذهنمان بپرورانیم. ولی از این پس به استثنای سوپر ثروتمندانی که همچنان به ثروت اندوزی ادامه می دهند، و بهترین آرزویشان این است که ثروتهایشان را از دست ندهند و سرنگون نشوند.

پایان «رؤیای امریکائی» ابتداء به جنبش اعتراضی انجامید، از سوی راست جنبش تی پارتی Tea Party (جنبش اعتراضی چای) در سال ۲۰۰۹ و از سوی چپ جنبش اعتراضی و اشغال وال ستریت در سال ۲۰۱۱. نظریه کلی این بود که نظام نابرابری دیگر قابل قبول نیست، نه به این علت که عمیقاً نفوذ کرده بلکه به این علت که ثابت و دائمی شده است. طرفداران تی پارتی بر این باور بودند که برای بهبود بخشیدن به وضعیت باید مالیات ها را کاهش داد و به جای حفاظت اجتماعی به تنهایی چاره جوئی کرد، در حالی که جنبش اعتراضی اشغال وال ستریت معتقد بود که باید به سوپر ثروتمندان مالیات تحمیل کرد و آنچه را که از آنها گرفته اند مجدداً تقسیم کنند. با این وجود، این مرحله در سال ۲۰۱۵ با دونالد ترامپ پشت سر گذاشته شد، میلیاردر امریکائی به سیستم اعتراضی ندارد ولی اعتراف کرده است که از «رؤیای امریکائی» بهره مند شده و می تواند چنین رؤیائی را دوباره به زندگی بازگرداند. در هر صورت در چنین مفهومی بود که شهروندان امریکائی شعار او را تعبیر کرده اند «America great again» دوباره امریکای بزرگ. طرفداران او نمی خواهند مجتمع های صنعتی و نظامی را برای راه اندازی مجدد امپریالیسم تأمین مالی کنند، ولی امیدوار هستند که راه کارهای دو نالد ترامپ این امکان را برای آنها فراهم سازد تا مانند چندین نسل امریکائی پیش از خودشان به ثروت دست یابند.

در حالی که تی پارتی و جنبش اشغال وال ستریت نامزدی تد کروز از حزب جمهوری خواه و برنی ساندرز از حزب دموکرات را به رسمیت شناختند، نامزدی دونالد ترامپ وضعیت آنها را به خطر می اندازد که با مسدود ساختن سیستم در بحران مالی ۲۰۰۸ از خودشان حفاظت کرده بودند. در نتیجه به نظر می رسد که نه علیه سوپر ثروتمندان بلکه علیه مقامات عالی رتبه و حرفه ئی های جهان سیاست و تمام ثروتمندان استوار شده که با درآمدهای بسیار بالا هرگز خودشان را به خطر نینداخته اند موضع گرفته است. اگر بخواهیم دونالد ترامپ را با شخصیت های اروپائی مقایسه کنیم، با ژان ماری لوپن یا یورگ هایدن قابل مقایسه نیست، بلکه فردی است مانند برنارد تپی Bernard Tapie و یا سیلویو برلوسکنی Silvio Berlusconi.



فرمانداران چگونه واکنش نشان خواهند داد؟ چه کسی را برای ریاست جمهوری انتخاب خواهند کرد؟

تا کنون «آریستوکراسی» ایالات متحده، به گفته الکساندر همیلتون Alexander Hamilton از واسپ ها WASP تشکیل می شد، یعنی از سفید پوستان آنگلو ساکسون پروتستان [در آغاز «P» به معنای «پوریتن» بود ولی طی گذشت زمان این مفهوم به تمام پروتستان ها گسترش یافت]. با وجود این برای نخستین بار در سال ۱۹۶۱ یک استثناء ممکن گردید، و یک کاتولیک ایرلندی جان کندی انتخاب شد و به شکل صلح آمیز معضل تبعیض نژادی را حل کرد و در سال ۲۰۰۸ نیز یک سیاه کنیایی تبار بارک اوباما انتخاب شد و موجب توهّم سازش نژادی شد. در هر دو صورت هیچ یک نتوانستند از قدرت خود برای بازسازی طبقه حاکم استفاده کنند و هیچ یک از این دو استثناء نیز نتوانستند به قول خود برای خلع سلاح عمومی (مورد کندی) و خلع سلاح هسته ئی (مورد اوباما) علیه مجتمع نظامی صنعتی عمل کنند. در هر دو مورد روشن است که یکی از نمایندگانشان را به عنوان معاون رئیس جمهور تحمیل کردند، لیندن جانسون Lyndon B. Johnson و جو بایدن Joe Biden

دونالد ترامپ صراحت و صداقت خاصی از خود در سخنرانی هایش نشان می دهد که خلاف شیوه های متعارف و زبان عوام فریبانه ای است که به عنوان مثال نزد واسپ ها مشاهده می کنیم. روشن است که نزدیکی تزلزل آمیزی که بین رئیس جامعه ملی فرمانداران، فرماندار یوتا گری هربرت و دونالد ترامپ می ببیم، حاکی از این امر است که توافق بین ترامپ و طبقه حاکم به سختی امکان پذیر خواهد بود.

دو گزینش دیگر باقی می ماند: هیلری کلینتن و تد کروزر. تد کروزر اسپانیایی است، او پس از گرویدن به پروتستانسیسم اوانژلیکی از دیدگاه فکری نیز به گروه سفید پوستان آنگلو ساکسون پروتستان پیوست. انتخاب او می تواند به عملیاتی قابل مقایسه با انتخاب اوباما جامعه عمل ببوشاند، پس از ناز و نوازش «سیاه پوستان» این بار می خواهند نشان دهند که خواستار سازش با «لاتین ها» هستند. متأسفانه، اگرچه او توسط یکی از شرکت هائی که برای سازمان سیا و پنتاگون کار می کند به صحنه آورده شده است، شخصیتی کاملاً مصنوعی و ساختگی بوده که خیلی به سختی در لباسی که برایش دوخته اند می گنجد.

وکیل دعاوی فمینیست هیلری کلینتن باقی می ماند که گزینش او نیز می تواند به عنوان بازشناسی زنان به عنوان اعضای تمام عیار جامعه تلقی شود. در نتیجه، رفتار خردگیز و بحران های عصبی هیستریک او می تواند جای نگرانی داشته باشد. با این وجود، او تحت فشار یک تجسس حقوقی سنگین می باشد که می تواند او را مهار کرده و تحت کنترل داشته باشد.

در این تحلیل هیچ گاه از برنامه نامزدهای ریاست جمهوری چیزی ننوشتیم، علت این است که در واقع، در فلسفه سیاسی بومی آمریکا این موضوع به هیچ عنوان مطرح نیست. از «اتحادیه کشورهای هم سود» «Commonwealth» که توسط الیور کرامول ایجاد شد، تفکر سیاسی آنگلو ساکسون مفهوم منافع عمومی را تحریفی برای نقاب زدن به چهره تمایلات دیکتاتوری تلقی می کند. در نتیجه نامزدهای انتخاباتی برای کشورشان برنامه مشخصی ندارند، ولی در مورد موضوع های مختلف موضعگیری می کنند و با همین نظریات جزئی هست که می توانند طرفدارانی را جذب کنند. برگزیدگان، رئیس جمهور، پارلمانی ها، فرمانداران، قضات، کلانترها و غیره ادعائی در زمینه دارائی های عمومی ندارند، ولی بر آن هستند تا به نیاز های اکثر هر چه بیشتر رأی دهندگان پاسخ بگویند. طی یک گردهمائی یا میتینگ انتخاباتی، نامزد ریاست جمهوری هرگز از «جهان بینی» خود حرف نمی زند، ولی فهرست پشتیبانی هائی را مطرح می کند که تا کنون دریافت کرده تا به این وسیله «انجمن های» دیگری را به پشتیبانی از خود دعوت کند.

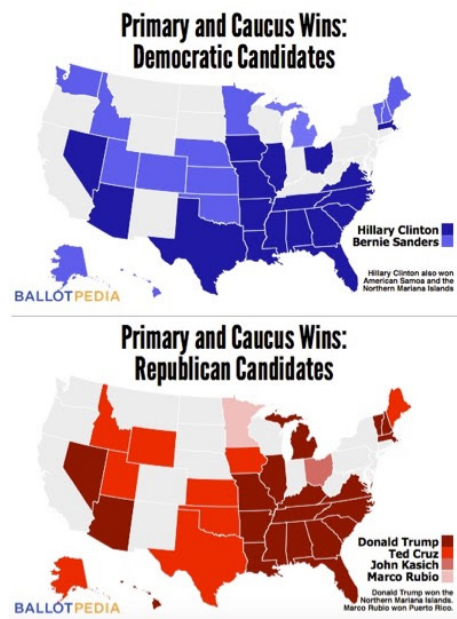
به همین علت، خیانت سیاسی در ایالات متحده تغییر حزب نیست، بلکه خیانت وقتی خیانت است که فرد علیه منافع گروه هائی که باید دفاع آن را به عهده داشته باشد اقدام کند.

اصلیت چنین بینشی در این نکته است که برای سیاستمداران الزامی در انسجام گفت‌وگویشان وجود ندارد، ولی تنها با منافع که دفاع آن را به عهده دارند نباید تضاد داشته باشند. به عنوان مثال، می‌توانند مدعی شوند که نطفه هیچ تفاوتی با یک انسان تمام عیار ندارد و سقط جنین را به نام حفاظت از زندگی انسان محکوم کنند، ولی به هیچ عنوان مانع از این نمی‌شود که در جمله بعدی از محکومیت به مرگ به عنوان الگویی برای جلوگیری از تکرار جنایات دفاع کنند.

بین سیاستی که تد کروزر اوانزلیست و هیلری کلینتن فمینیست یا برنی ساندرز مارکسیست می‌توانند در پیش بگیرند تفاوت چندان زیادی وجود ندارد. هر سه نفر آنها باید روی رد پائی که جرج بوش و بارک اوباما بر جا گذاشته‌اند حرکت کنند. تد کروزر از کتاب مقدس حرف می‌زند، و ارزش های یهودی کتاب عهد عتیق را برجسته می‌سازد، و برای هیأت های مذهبی رأی دهنده از بازگشت ارزش های «پدران بنیانگذار» سخنرانی می‌کند.

بر این اساس، برون رفت از مشکلات نظام حاکم به موضوع اخلاقی و شخصی تبدیل می‌شود، و در این صورت کسب پول به «رحمت الهی و آنهایی که از خدا می‌ترسند» بستگی خواهد داشت. هیلری کلینتن به سهم خود در راستای مسائل زنان اردوی خود را به پیش می‌برد و رأی آنانی که در دوران ریاست جمهوری شوهرش به ثروت دست یافتند را برای خود حتمی می‌داند. از دیدگاه آنها برون رفت از مشکلات سیستم موضوعی است که از طریق خانواده ها حل خواهد شد. در حالی که برنی ساندرز جذب ثروت ها را توسط ۱٪ تمام جمعیت افشاء می‌کند و برای تقسیم مجدد آن فراخوان می‌دهد. طرفداران او در رؤیای انقلابی هستند که بی آن که زحمت راه اندازی آن را به خود هموار سازند می‌خواهند در آن ذینفع باشند.

تنها انتخاب دونالد ترامپ هست که می‌تواند تغییری در سیستم به وجود بیاورد. خلاف بیانیه هایش، او تنها نامزد ریاست جمهوری خردگرا به نظر می‌رسد، زیرا مرد سیاسی نیست بلکه مرد بازار است یک dealmaker. او از موضوعاتی که باید مطرح کند از پیش آگاهی ندارد و تنها به تدریج و بر اساس پیوندها و روابط تصمیم می‌گیرد. برای بهترین ها و بدترین ها در زندگی.



به شکل شگفت آوری، ایالاتی که برنی ساندرز در آن به پیروزی رسیده، به تدریج همان ایالاتی هستند که تد کروزر در آنجاها رأی آورده است، در حالی که دونالد ترامپ در ایالاتی رأی آورده است که هیلری کلینتن نیز در آنجا برنده بوده است. علت این است که شهروندان ناخودآگاهانه پی برده اند که آینده آنها یا به اخلاق بستگی دارد که موجب نجات و سپس ثروت برای آنها خواهد بود (ساندرز و کروزر)، یا از طریق کار و موفقیت مادی که باید به دست آورند (ترامپ و کلینتن).

پیشبینی نتیجه انتخابات ریاست جمهوری و اهمیتی که می تواند داشته باشد و یا نداشته باشد، در این مرحله ناممکن است. ولی به دلایل اجتناب ناپذیر جمعیت شناسی، این نظام در سال های آینده به خودی خود فرو خواهد پاشید، و آنگلساکسون ها به اقلیت تبدیل خواهند شد.

[1] *How Democratic is the American Constitution ?*, Robert A. Dahl, Yale University Press, 2002.

[2] « Testing Theories of American Politics : Elites, Interest Groups, and Average Citizens », Martin Gilens and Benjamin I. Page, *Perspectives on Politics*, Volume 12, Issue 03, September 2014, pp. 564-581.